



خاطرات

● ترور سپهبد تیمور بختیار به دست عوامل ساواک در خاک عراق / مجید مهران

# ترور سپهد تیمور بختیار به دست عوامل ساواک در خاک عراق

اینجانب قریب چهار سال (از ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۰) در بغداد در سفارت ایران، ابتدا به سمت رایزن درجه یک و سپس کاردار دائم بودم. بعد از اینکه روابط ایران و عراق بر سر خط مرزی شطالعرب تیره شد و دولت عراق توطئه‌ای را کشف کرد، که دولت ایران توسط نمایندگان ساواک قصد سرنگون ساختن حکومت بعضی‌ها را داشته است، پس از تسلیم یادداشت شدیداللعن دکتر عزت الله عاملی سفیر ایران و وابسته نظامی و معاون او و وابسته مطبوعاتی و یک کارمند امنیتی را عناصر نامطلوب شناختند و اخطار کردند در مدت ۲۴ ساعت این عده به انضمام سرکنسول‌های ایران و کارمندانشان خاک عراق را ترک گویند.

در تاریخ ۳ بهمن ۱۳۴۹ در تهران به مرخصی رفته بودم، به اصرار پرویز خوانساری معاون اداری و مالی وزارت امور خارجه با هواپیمای بوئینگ اختصاصی شرکت هما، به بغداد رفته و از آن تاریخ سمت کاردار دائم ایران را در سفارت داشتم و هر روز با مشکلات جدیدی روبرو می‌شدم، که داستان مفصل است و با زحماتی توانستم سفارت را به حالت عادی در آورم. حال قصد دارم به ترور بختیار اشاره کنم که هنوز استنباط می‌کنم پرده ابهامی در این باره مشاهده می‌شود.

بعد از اینکه به دست شاه گزارشهایی رسید که تیمور بختیار در سفر به امریکا و در ملاقات با جان اف کندی رئیس جمهور وقت ایالات متحده وعده‌هایی داده است که او بهتر از شاه

می‌تواند منویات آنها را اجرا نماید حتی شایع شده بود که اعضای کابینه خود را تعیین کرده است، به دستور شاه از کلیه مشاغل خلع گردید و در واقع به خارج از ایران تبعید شد. و در دادگاههای نظامی غیاباً محکوم به اعدام شد، و اموالش طبق لوایحی که به مجلس بردند، مصادره گردید.

بختیار به سویس رفت و در آنجا با سفارت عراق تماس گرفت و پس از پناهندگی، تبعه عراق شناخته شد، و دولت مذکور برای او گذرنامه سیاسی بعنوان سفیر سیار صادر کرد و هنگامی که عازم بغداد بود و در بیروت از هواپیمای پیاده شد، بلافاصله به جرم داشتن اسلحه و مهمات به ۹ سال زندان محکوم گردید و با پولهای فراوانی که شاه خرج کرد، تا دولت لبنان او را تحویل دهد مقامات لبنانی از تحویل وی خودداری کردند و بختیار از راههایی که بلد بود و گویا با پرداخت چند میلیون دلار از زندان رهائی یافت. و به بغداد رفت و با تفاق خانواده اش در کاخ نوری سعید، نخست‌وزیر اسبق عراق در نزدیکی کاخ ریاست جمهوری ساکن گردید و با دقت مشغول طرح نقشه‌های گوناگون برای سقوط رژیم شاه شد.

بطوریکه دکتر شاپورزندنیا در مجله مطالعات تاریخ معاصر ایران در ۱۳۷۷ نگاشته است به دستور بختیار تعدادی اسلحه و مهمات در جیب جاسازی کرده بود و با کشتی وارد بیروت می‌شود تا پس از اینکه به بختیار ملحق شد عازم بغداد شوند. مأموران گمرک مهمات را پیدا می‌نمایند، و در نتیجه پس از صدور حکم زندانیا بازداشت می‌شود و اعتراف می‌کند که به دستور بختیار مرتکب این جرم شده است و شماره پرواز هواپیمای حامل او را اعلام می‌کند لذا مقامات امنیتی فرودگاه بیروت، به محض ورود او را دستگیر می‌نمایند و دکتر زندنیا هم به وساطت دکتر رضا فلاح مورد عفو قرار می‌گیرد و به ایران مراجعت می‌کند و در ۱۳۷۷ در تهران فوت شد.

حدود تابستان ۱۳۵۰ از استاد خلیل الله خلیلی سفیر افغانستان در بغداد خواهش کرده بودم، برای صرف شام به سفارت بیاید و چون شاعر بود تعدادی نوار گلهای رنگارنگ از موسیقی اصیل ایرانی و اشعاری از شاعران معروف: بشنود.

هنوز سر میز شام بودیم، که یکی از خدمتگزاران سفارت ایران، آهسته در گوش من گفت، سفارت توسط مأموران عراقی، محاصره شده است. طبعاً یگه خوردم چون می‌دانستم از وقتی که کاردار دائم سفارت شده بودم، مطلقاً عمل خلافی مرتکب نشده‌ام و علت محاصره را درک نمی‌کردم - سفیر افغانستان فوراً متوجه وخامت اوضاع شد به بهانه اینکه سنگین شده‌ام، سفارت ایران را ترک کرد.

آن شب تا سحرگاه کنار استخر سفارت قدم زدم و هر چه تجزیه و تحلیل کردم، علت محاصره را پیدا نکردم. تا اینکه روز بعد هنگام غروب آفتاب سرایدار سرکنسولگری ایران در



● مجید مهران (تیر ماه ۸۳ - دفتر مجله بخارا - عکس از شهاب دهباشی)

بغداد، به حالت دویدن نزد من آمد و گفت شنیده‌ام دیروز تیمور بختیار را کشته‌اند. تازه شستم خبردار شد که عراقی‌ها اشتباهاً سفارت ایران را عامل ترور او می‌دانند، تصور کرده‌اند ضارب یا قاتل در سفارت پنهان شده است. سوگند می‌خورم تا آن روز بهیچوجه نمی‌دانستم طراح این قتل چه مقامی می‌تواند باشد و طبیعاً در مهمانی سفارتخانه‌ها که شرکت می‌کردم به تمام شایعاتی که در بغداد در اطراف این قضیه پراکنده شده بود، گوش می‌دادم و به صورت شایعات تایید نشده با تلگرام رمز مراتب را به مرکز گزارش می‌دادم و توسط وزیر خارجه کلاً به نظر شاه می‌رسید.

این را باید اضافه نمایم برای دولت عراق سوء قصد به بختیار خیلی نابهنگام بود و برای حفظ حیثیت خود سعی می‌کرد واقعه را کتمان کند و در رسانه‌ها و رادیو و تلویزیون مطلقاً از این حادثه ذکری به میان نمی‌آمد - مأموران امنیتی هم رفته بودند و کسی را برای کسب خبرهای دست اول نداشتم.

از گوشه و کنار شنیدم، از مدتها قبل بختیار توسط خویشان و دوستان راننده‌ای خواسته است، تا بالاخره یکی از بستگان او یک نفر را که گویا ارمنی بوده و نام مستعار فرهنگ داشته است، و سابقاً عضو سواک بوده برای بختیار به بغداد اعزام می‌کنند. ظاهراً همسر تیمور همیشه می‌گفته است، به این آدم مشکوک هستم و احساس می‌کرده حتماً برای ماموریت آمده است. گویا در نزدیکی کربلا بر روی رودخانه فرات آب‌بندی هست و سران کشور برای تفریح در آن

مکان جمع شده بودند و بختیار هم حضور داشته است و مسابقه تیراندازی شروع می‌شود و راننده جدید بختیار از فاصله‌ای بعید هدف را می‌زند که موجب تعجب همه حاضران می‌شود و احمد حسن البکر رئیس جمهوری وقت به بختیار می‌گوید مراقب این راننده باش تیرانداز قابلی است.

در تابستان گویا ۱۳۵۰ بختیار برای شکار ماهی عازم رودخانه دیاله در نزدیکی مرز ایران می‌شود و علاوه بر دو محافظ عراقی این راننده هم همراه او بوده است.

در یک فرصت مناسب که فقط یکی از ماموران گارد عراقی در صحنه بوده است راننده مذکور پس از کشتن او از فاصله دور به سمت تیمور بختیار پنج تیر شلیک می‌کند چون بختیار به زمین می‌افتد و خود را به مردن می‌زند ضارب دیگر فرصت نداشته است که درباره مرگ قطعی او اطمینان پیدا کند. و به تصور اینکه کار تمام است با عجله به سمت مرز ایران می‌رود و ظاهراً چون با اتومبیل شناخته می‌شده پیاده و یا سوار بر اسب فرار می‌کند و آنطور که شایع شده بود روز بعد به دست ماموران عراقی می‌افتد و در جا او را می‌کشند.

فوراً با هلی‌کوپتر بختیار را به بیمارستان می‌برند و از کشورهای سوئد و فرانسه جراحان با تجربه به بالین او می‌آورند تا بهر نحوی شده او را از مرگ نجات دهند و قریب پنج روز هم به زندگی ادامه می‌دهد، تا بالاخره فوت می‌کند و بطور پنهانی در یک گورستانی که احتمالاً حوالی نجف بوده است او را به خاک می‌سپارند.

روزی یکی از کارمندان دفتری سفارت به اطاق من آمد و گفت دیروز به نجف مشرف شده بودم، و در ترمینال آن شهر خانم بختیار را دیدم که سیاه پوش بود و ظاهراً برای شب هفتم درگذشت همسر خود عده‌ای را اطعام میکردند. چند بار تاکید کردم از روی اطمینان این مطلب را می‌گوید؟ سوگند خورد که عین واقع، گزارش داده است. ناچار این شایعه را هم به وزارت خارجه اطلاع دادم و تقریباً نزدیک به چهل روز از مرگ بختیار گذشته بود که کاردار بلژیک در جشن سفارت هند مرا به گوشه‌ای برد و آهسته گفت امروز صبح تیمور بختیار به مدرسه بین‌المللی بغداد که مدیر آن یک خانم بلژیکی است برای ثبت نام دو فرزند خود مراجعه کرده است.

با کمال تعجب پرسیدم نشانی او چه بوده است؟ گفت ابتدا مدیر دبیرستان می‌گوید این آموزشگاه اختصاصاً به فرزندان دیپلمات‌ها دارد بختیار فوراً گذرنامه سیاسی خود را روی میز می‌گذارد. بعد بهانه می‌آورند که شهرت این مدرسه فوق‌العاده گران است بختیار می‌گوید مرا از گرانی نه ترسانید و چند هزار دینار عراقی بر روی میز قرار می‌دهد؟ این حرکات به ایل بختیاری که همیشه خودگنده‌بینی داشتند تطبیق می‌کرد.

با کمال خجالت تلگراف رمزی تهیه دیدم و جریان را نوشتم و از تهران آخرین عکس بختیار را خواستم و انصافاً خواناساری کمتر از ۲۴ ساعت با پست سیاسی فوق‌العاده عکس را فرستاد



● سپهبد تیمور بختیار

ولی وقتی آنرا به کاردار بلژیک نشان دادم، گفت آن شخصی که مراجعه کرد سرش مو نداشته است! و امکان دارد یکی از بستگان بختیار بوده باشد. یک نفس راحتی کشیدم که قتل بختیار صحت داشته است.

در جواب تلگرام گفتگو با کاردار بلژیک، از تهران تلگرام رمزی بدین مضمون رسید «از شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه گذشت نقطه ما نفهمیدیم بالاخره این مرد ماند یا مُرد»  
من فهمیدم که شاه از تلگرافات ضد و نقیض ناراضی است فوراً قریب به مضمون پاسخ دادم «تا به چشم خود جسد این خائن را نبینم به ضرس قاطع نه می‌گویم مُردونه می‌گویم زنده است»  
بعدها فهمیدم خود شاه می‌دانسته که کلک بختیار را کنده‌اند و می‌خواهند مرا امتحان کنند؟ در ملاقاتی که بعدها برای انجام کاری، سپهبد نصیری رئیس ساواک را ملاقات کردم، ضمن گله‌گفتم شما که از طرح ترور بختیار بخوبی خبر داشتید و می‌دانستید که مرده است چرا مرا در جریان نگذاشتید که این قدر برای کسب خبر خود را بر در و دیوار نزنم؟ فقط پاسخ داد «د خوب دیگه؟؟»

از گوشه و کنار شنیدم فعالیت‌های بختیار در خاک عراق با آگاهی کاملی که از تشکیلات امنیتی و اطلاعاتی ایران داشت کم‌کم ممکن بود موجبات ناراحتی مقامات کشور را فراهم کند و نه تنها پل‌های راه آهن و تأسیسات کلیدی را خراب می‌کردند، احتمالاً شخصیت‌های سیاسی کشور به

نوبت به قتل برسند و در جواب مصادره اموالش که رقم جالب توجهی بود کینه شدیدی نسبت به شاه به دل گرفته بود.

شایعاتی که سه نفر دانشجو یا ربودن هواپیما به بغداد برای کشتن بختیار رفته بودند صحت ندارد و داستان سرقت هواپیما که سه بار اتفاق افتاد انشاءالله در شماره بعدی مجله بخارا به آگاهی می‌رسد.

